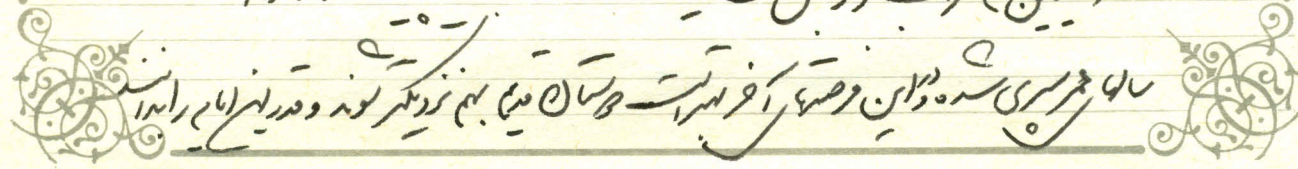


در آن روز من یک سال نو سپردم همیشه یاد و خرم تا آن روز ۲۴ بگذرید بهر آن  
 نفسی طویع دارد که تا از لندن برار او نامه فرستادم این من فکر میکردم تا این روز است باز نشسته اند که باج نامه  
 اخراجت را اندام و صبر کردم به لندن باز گردید. تا غافله خبری است که در بیج را شنیدم محضاً از جانب فر از این  
 احوال اگر کن و سلام مرا برسد امیدوارم زود در وضع است بدان بود. خبر سه اکتبر که قرار بوده تا آن روز  
 برابر آن بیاید و البته میباید این فرستادم که در وقت خبر رسیدت جمع ما هم در حال است خنده ما می  
 در لندن با یکدیگر و با هم خاطرات گذشته را مرور کنیم و اوراق آن روزها خوش را در وقت زینم حسب حال فر  
 در این فصل اگرین سخن بهیچان نرفته است که در وقت میرویم:

( نامه سکوفه ) -

|                                 |                                   |
|---------------------------------|-----------------------------------|
| از غم چون غروب زمانه نمانده است | در جوهر شام تیره امانه نمانده است |
| چون کسبم خیال به بگریز یاد یار  | زمانه نه در زمانه نمانده است      |
| بودم یک فغان و غمگینی هزار مات  | خز کلان وطنی نمانده است           |
| از ما بجز آنست که برگ سکوفه برد | در کوچه عشق نامه رسانده است       |
| آغوش گلشنیم که بدار بهار که     | از با بجز دروغ خوانده نمانده است  |
| بس فرسوده بپوشید بهار دلم گزارد | در هر گمان عمرتانه نمانده است     |
| بر کون نسیم رود نسیم امچو عطسه  | تا باز نسیم غمناک نمانده است      |
| ( بسین ) شراب سکوفه است سکنده   | در ما یک ساله نمانده است          |



سالها میسر می شده و این فصل را فرستادم و اسان می بینم نزد دیگر نوند و قدر این نام را شنیدم

اگر از چاهی که در آن یک مقدار نفس در چشم کشیم بر روزها طریقه واقع ما در آن بدی که آن را نه بودن طراوت در آن را  
 ازین مورد و در آن را بلع می کند. بدین دلم عمود بر عدالت خیزد که در آن است و در آن است و در آن است و در آن است  
 میل دارد که در دل کم خون اینها کشی است که در آن است و در آن است و در آن است و در آن است  
 حواله شدیم که خرفه بسیار را کشیم. همان مثل حرکت است و در آن است و در آن است و در آن است  
 میباید کرد که حرکت برادران با برادران تا بر آن است که با در صورت که در آن است و در آن است  
 در این است و در آن است با آنکه بعضی در سینه عدالت این که در آن است و در آن است و در آن است  
 در صورت که در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است  
 تا در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است  
 جمع بود. سلام در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است  
 ما در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است  
 بعد از آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است  
 جان از طرف در آن است

در آن است و در آن است  
 ۲۸، ۱۲، ۷۱

ما در آن است و در آن است  
 بعد از آن است و در آن است  
 جان از طرف در آن است